## جلسه 98-653

**چهارشنبه - 09/12/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در ادله منکرین حجیت خبر واحد بود، رسیدیم به این روایت که فرمود ما علمتم انه قولنا فالزموه و ما لم تعلموا فروده الینا که در مستطرفات سرائر از کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم مولانا الامام الهادی علیه السلام نقل می‌‌کند از محمد بن احمد بن زیاد، او نقل می‌‌کند از محمد بن علی بن عیسی.

برخی اشکال کردند که صاحب کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم معلوم نیست، ولی در رجال نجاشی این کتاب را به حمیری نسبت می‌‌دهد، می‌‌گوید عبدالله بن جعفر حمیری کتبی داشت یکی مسائل الرجال و مکاتباتهم ابالحسن الثالث علیه السلام یعنی امام هادی علیه السلام، رجال نجاشی صفحه 219، احمد بن اسحاق قمی هم کتاب مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث علیه السلام دارد، در صفحه 91 رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی صفحه 26 این را نقل می‌‌کند، ‌ولی آن مسائل الرجال و مکاتباتهم نیست، فقط مسائل الرجال هست، ‌او هم باشد از اجلاء بوده، پس صاحب کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم مشکلی ندارد.

محمد بن احمد بن زیاد هم همان‌طور که محدث نوری در مستدرک می‌‌گوید از مشایخ صدوق بوده و در کمال الدین تعبیری که می‌‌کند شیخ صدوق می‌‌گوید الشریف الصدوق، در نسخه‌ای که ما داریم از کمال الدین تعبیر این است که حدثنا شریف الدین الصدوق ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن زئارة، ولی ظاهرا اشتباه است این زئارة همان زیاد هست و در موارد متعدده‌ای از بحار هم سند سرائر را که می‌‌گوید به عنوان محمد بن احمد بن زیاد می‌‌گوید.

فقط می‌‌ماند این محمد بن علی بن عیسی، او توثیق ندارد. فقط نجاشی گفته کان وجها بقم و امیرا علیها من قبل السلطان. اگر می‌‌گفت کان وجها من وجوه اصحابنا، این ظاهرش توثیق بود، ولی کان وجها بقم و امیرا علیها من قبل السلطان ظهور در توثیق ندارد، ممکن است یک شخصیت اجتماعی بوده، مخصوصا با این قرینه و کان امیرا علیها من قبل السلطان. و لذا وثاقت محمد بن علی بن عیسی ثابت نمی‌شود.

اما در کتاب بصائر الدرجات این حدیث نقل شده، سند هم صحیح است، بصائر الدرجات عن محمد بن عیسی قال اقرأنی داود بن فرقد الفارسی کتابه الی ابی الحسن الثالث علیه السلام و جوابه بخطه فقال نسألک عن العلم المنقول الینا عن آباءک و اجدادک قد اختلفوا علینا فیه کیف العمل به علی اختلافه فکتب ما علمت انه قولنا فالزموه و ما لم تعلموا فروده الینا. بصائر الدرجات جلد 1 صفحه 524.

در تعلیقه مباحث الاصول گفته‌اند: بصائر الدرجات به سند صحیح به ما نرسیده چون برخی از سند‌های شیخ طوسی که از طریق ابن الولید هست به جمیع کتب صفار سند ذکر کرده الا کتاب بصائر الدرجات، سندی که به جمیع کتب صفار از جمله بصائر الدرجات می‌‌خورد ضعیف است، مشتمل است بر حسین بن ابی عبدالله غضائری که توثیق ندارد و احمد بن محمد بن یحیی که او هم توثیق ندارد، شیخ طوسی در فهرست می‌‌گوید یکی از طرق من به کتب صفار بطور مطلق حسین عبیدالله غضائری است از احمد بن محمد بن یحیی از محمد بن یحیی از صفار.

به نظر ما این سند قابل تصحیح است. حسین بن ابی عبدالله غضائری توثیقی از قدما ندارد ولی شیخ طوسی در رجالش می‌‌گوید کثیر السماع عارف بالرجال، نجاشی می‌‌گوید شیخنا رحمه الله، حالا ما این نظر را که آقای خوئی قائل بود که مشایخ نجاشی ثقات هستند چون در یک جا گفته است که من احادیث زیادی را از یک شخصی شنیدم فترکت الروایة عنه الا بواسطة بینی و بینه چون رأیت ان شیوخنا یضعفونه، دیدم مشایخ من تضعیف می‌‌کنند این شخص را، بی‌واسطه دیگر از او نقل نمی‌کنم با این‌که روایت از او زیاد شنیدم، آقای خوئی می‌‌گویند پس معلوم می‌‌شود نجاشی از انسان ضعیف نقل روایت نمی‌کند. ولی ما برای‌مان این ثابت نیست، شاید تضعیف مشایخ برای نجاشی مهم است، ‌نمی خواهد نجاشی اعتبار خودش را در مجتمع علمی شیعی پایین بیاورد اما حالا یک شخصی از نظر خودش ضعیف است یا مجهول است، التزام نداده که از او نقل نکند. اگر نظر آقای خوئی را قائل بشویم این حسین بن ابی‌عبدالله غضائری از مشایخ نجاشی است و می‌‌شود ثقه. و لکن همین مقدار تعبیر به نظر ما کافی است، شیخنا رحمه الله یا تعبیر شیخ طوسی کثیر السماع عارف بالرجال حسن ظاهر این حسین بن ابی عبدالله غضائری را اثبات می‌‌کند، حسن ظاهر هم اماره عدالت است. جلالت ایشان آنقدر زیاد بوده که عامه هم نتوانستند سکوت کنند. ابن حجر عسقلانی می‌‌گوید من کبار شیخ الشیعة کان ذا زهد و ورع و حفظ، لسان المیزان جلد 3 صفحه 173. یا تعبیر می‌‌کند در صفحه 186 شیخ الرافضة. یا ذهبی می‌‌گوید شیخ الشیعة و عالمهم کان ذا زهد و ورع و حفظ. انسان از مجموع این قرائن وثوق پیدا می‌‌کند به جلالت قدر حسین بن ابی عبدالله غضائری.

[سؤال: ... جواب:] ضابط به آن معنا که فراموشی زیاد ندارد که اصل عقلایی آن را اثبات می‌‌کند. این‌که مظنونات را نقل نمی‌کند این از شئون عدالت شخص است که کار حرام نمی‌کند قول به غیر علم مرتکب نمی‌شود.

احمد بن محمد بن یحیی هم از مشایخ صدوق بوده که صدوق زیاد گفته رضی الله عنه رحمه الله، این کشف می‌‌کند که در نزد صدوق حسن ظاهر داشته که اماره عدالت است. حالا بگذریم که شهید ثانی در کتاب الدرایة، سماهیجی، شیخ بهایی توثیق کردند ایشان را، علامه حلی هم طریق صدوق را به عبدالرحمن بن الحجاج تصحیح می‌‌کند با این‌که مشتمل است بر همین احمد بن محمد بن یحیی و لذا سند به نظر ما مشکل ندارد. فقط مشکلی که هست این است که در آخر وسائل الشیعة صاحب وسائل می‌‌گوید بصائر الدرجات دو نسخه دارد یکی نسخه صغری و دیگری نسخه کبری، وسائل جلد 30 صفحه 155. در کتاب هدایة الامة هم می‌‌گوید کتاب بصائر الدرجات الکبیر و کتاب بصائر الدرجات الصغیر للصفار و کتاب مختصر بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله. شیخ طوسی و نجاشی اشاره نکردند که بصائر الدرجات دو نسخه دارد، نمی‌دانیم سند این دو بزرگوار به نسخه کبیره است یا به نسخه صغیره است، اگر به نسخه صغیره باشد معلوم نیست این روایت که ما نقل می‌‌کنیم در آن نسخه صغیره بوده، در این نسخه‌ای که ما پیش‌مان هست که شاید نسخه کبیره است بوده. این مشکلی است که پیش می‌‌آید. مگر از تعدد نقل هم در مستطرفات سرائر از کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم این روایت نقل شده هم در بصائر الدرجات نقل شده وثوق پیدا کنیم به صدور این حدیث که بعید نیست.

حالا سند حدیث را ما تصحیح کردیم گفته می‌‌شود که این حدیث ضابطه عام ارائه داده که ما علمتم انه قولنا فالزموه، ‌حدیثی که علم پیدا کنید قول ماست قبول کنید اگر علم پیدا نکردید ردوه الینا. اشکال ما این است که اولا خود این حدیث خبر واحد است، اگر علم پیدا کنیم به صدورش حرفی نیست ولی اگر علم پیدا نکنیم به صدورش بلکه از باب حجیت خبر ثقه باشد، استدلال به عدم حجیت خبر ثقه به خود خبر ثقه این مما یلزم من وجوده عدمه هست.

ثانیا: این مطلق است، اطلاق قابل تقیید است، ما علمتم انه قولنا فالزموه قید می‌‌خورد: أو اخبرکم ثقة به، مخصوصا که خبر ثقه را ما علم بدانیم عرفا یا اصلا علم را معنا کنیم به طریق معتبر که خبر ثقه می‌‌شود مصداق طریق معتبر.

ثالثا: کی می‌‌گوید این ضابطه‌ای است در غیر باب تعارض؟ سؤال از فرض تعارض بود، از امام پرسید چه کنیم با تعارض روایات؟ قد اختلفوا علینا فیه کیف العمل به علی اختلافه، حضرت در این مورد فرمود ما علمتم انه قولنا فالزموه، اگر خبرین متعارض بودند آن خبری که علم دارید از ما صادر شده به او اخذ کنید اما اگر متعارض نبودند چطور؟ فرض عدم تعارض را شامل نمی‌شود.

نفرمایید که پس چرا در معتبره عبدالله بن ابی یعفور گفتید جواب امام اعم از فرض تعارض است، آن‌جا هم راوی گفت سألته عن اختلاف الحدیث، آن‌جا گفتید امام جواب داد که اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله و الا فالذی جاءکم به اولی به اختصاص به مورد سؤال ندارد، این‌جا می‌‌گویید اختصاص به مورد سؤال دارد؟ چه فرقی می‌‌کند؟

جواب این است که اگر قرینه‌ای در جواب نباشد که امام بیشتر از مورد سؤال مد نظرشان بوده قدرمتیقن این است که ناظر به مورد سؤال است. و لذا اگر از شما سؤال کنند‌ای المسجدین احب الیک شما بگویید ما کان اکبر فهو احب الی ظهور ندارد در غیر از مسجدین، اما در معتبره عبدالله بن ابی یعفور قرینه داشتیم بر این‌که اعم است جواب از مورد سؤال و آن این بود که امام کبری ذکر کرد: اذا ورد علیکم حدیث. مثل این می‌‌ماند یک وقت شما می‌‌گویید که سألته عن اکرام الفقیه جواب می‌‌دهد اذا جاءکم عالم عادل فاکرموه، می‌‌فهمیم که فقیه خصوصیت ندارد، عالم عادل و لو فقیه نباشد. اما اگر بگوید من کان عادلا فاکرموه، این ظهور ندارد در غیر فقیه. می‌‌گوید سألته عن اکرام الفقیه فاجب من کان عادلا فاکرموه، قدرمتیقن این است که من کان من الفقهاء عادلا فاکرمه. من کان عادلا فاکرموه ظهور ندارد در قضیه حقیقیه و لو لم یکن فقیها چون سؤال از این است که سألته عن اکرام الفقیه اگر جواب از اول به شکل کبری ذکر بشود: اذا جاءکم عالم عادل فاکرموه آن‌جا ما تعدی می‌‌کنیم، معتبره ابن ابی یعفور از همین قبیل دوم است: اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله و الا فالذی جاءکم به اولی به.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که قدرمتیقن از سؤال فرض تعارض خبرین است چون قد اختلفوا علینا فیه کیف العمل علی اختلافه، در سرائر هست که فکیف العمل به علی اختلافه أو الرد الیه فیما اختلف فیه. ... دیگر بنا بر این هست که این مقدار را ملتفت بشود. شما که به الان ما اشکال ندارید ما می‌‌گوییم اطلاق ندارد شما اشکال‌تان به این است که چرا ما از معتبره ابن ابی یعفور عموم می‌‌فهمیم و مختص به فرض تعارض حدیث نمی‌گیریم، او بحث گذشته است این هم اشکالی است از شما به آن روایت.

پس ما هیچ دلیلی بر عدم حجیت خبر واحد پیدا نکردیم. اما ادله حجیت خبر واحد، آیات و روایاتی ذکر شده، بعد به سیره عقلاء تمسک شده، بعد هم به انسداد تمسک شده که دلیل عقل است.

اما آیات:

اولین آیه، ‌آیه نبأ است، تقریب استدلال به آیه نبأ این است که گاهی به مفهوم وصف تمسک کردند گاهی به مفهوم شرط. اما استدلال به مفهوم وصف در آیه دو تقریب مهم دارد او را عرض کنم:

تقریب اول تقریب شیخ انصاری است. فرموده: اگر خبر واحد چه فاسق باشد چه عادل، وجوب تبین دارد، معتبر نیست، عرفی نیست که بیایند در موضوع اخذ کنند مجیء خبر فاسق را، این‌که معلق کند وجوب تبین را بر مجیء فاسق به نبأ نشان می‌‌دهد که علت وجوب تبین مجیء فاسق به نبأ هست و الا اگر بنا بود عادل و فاسق یکسان باشند عرفی نبود که بگوید ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، مثل این است که یکی بگوید الدم نجس لانه لاقی الثوب المتنجس، این عرفی است؟ دم نجس است سواء لاقی المتنجس‌ام لا.

بعد مرحوم شیخ فرموده است که معلوم می‌‌شود خبر عادل وجوب تبین ندارد، وجوب تبین هم که وجوب شرطی است یعنی اگر می‌‌خواهید عمل کنید به خبر فاسق مشروط است عمل به خبر فاسق به تبین و تحقیق، پس عمل به خبر عادل مشروط به تبین و تحقیق نیست. و هذا هو المطلوب.

این ذیل اضافی است، چون فتبینوا ارشاد به عدم حجیت است، اصلا وجوب نفسی، وجوب شرطی، معنا ندارد، وجوب نفسی که محتمل نیست واجب نفسی است تحقیق کنید ببینید این فاسق که می‌‌گوید زید مرد راست می‌‌گوید یا دروغ می‌‌گوید، این‌که محتمل نیست. وجوب شرطی هم عرفی نیست، یعنی بعد از تحقیق ما عمل می‌‌کنیم به خبر فاسق؟ نه، بعد از تحقیق به تحقیق خودمان عمل می‌‌کنیم نه به خبر فاسق. پس فتبینوا یعنی اعتباری به خبر فاسق نیست، تحقیق کنید، ‌خبر فاسق معتبر نیست، تحقیق کنید ببینید راست می‌‌گوید یا راست نمی‌گوید، پس عدم حجیت خبر معلق شده بر این‌که فاسق خبر بیاورد، ‌این مفهوم وصف در آن اقتضا می‌‌کند که در مورد خبر عادل ما عدم حجیت نداشته باشیم بلکه حجیت داشته باشیم.

انصافا اصل مطلب درست است. شکی نیست که عرف دخالت فاسق بودن مخبر را در این عدم حجیت خبر می‌‌فهمد از این آیه.

این‌که بعضی‌ها می‌‌گویند حکمت ذکر فاسق این بود که بگویند ولید بن عقبه که‌ شأن نزول این آیه در مورد او هست فاسق بود، ‌این عرفی نیست. حالا بگویند ان جاءکم زان بنبأ برای بیان این‌که بگویند ولید بن عقبه زانی بود، این عرفی نیست، باید دخالت داشته باشد در این حکم.

این مقدار را ما قبول داریم اما این نشان می‌‌دهد بین خبر عادل و فاسق فرق هست، اما فرقش چیست؟ ممکن است فرقش این باشد که خبر عادل نوعا وثوق‌‌آور است ولی خبر فاسق نوعا وثوق‌آور نیست، همین فارق است دیگر، ‌لازم نیست که فارق شرعی باشد، فارق عرفی است. خبر عادل نوعا وثوق‌آور است ولی اگر او هم وثوق نیاورد معتبر نباشد، چه می‌‌شود؟

فرق دیگر فرق شرعی است، ‌شاید فرق این است که خبر عادل در موضوعات اگر منضم بشود به خبر او خبر عادل دیگر و مصداق بینه بشود بینه در موضوعات شرعا حجت است اما خبر فاسق به او منضم بشود خبر فاسق دوم هم هیچ اعتباری ندارد. این هم فرق بین خبر عادل و خبر فاسق است که فرق شرعی هم هست.

پس اولا: ما مفهوم وصف را قبول داریم. نگویید معتمد بر موصوف نیست. می‌‌گوییم مهم نیست، همین که شیخ فرمود، ‌مطلب خوبی است که عدول از این‌که عنوان ذاتی را که انسان است اخذ کنند، ان جاءکم رجل، ‌بگویند ان جاءکم فاسق این عرفا نشان می‌‌دهد که فاسق بودن دخالت دارد در وجوب تبین اما کافی است در عدم لغویت وصف این‌که فرق عرفی داشته باشد خبر فاسق با خبر عادل یا خبر شرعی به این نحو که شهادت عدلین در موضوعات معتبر است.

ثانیا: بر فرض بفهمیم خبر عادل فی الجمله حجت است، مفهوم وصف که بالجمله نیست، این خبر عادل فی الجمله حجت است شاید مشروط به وثوق نوعی است ولی خبر فاسق وثوق نوعی هم بیاورد اعتبار ندارد.

این تقریب شیخ انصاری است. اما تقریب دیگر این هست که گفته می‌‌شود: ما از ذکر ان جاءکم فاسق بنبأ می‌‌فهمیم که عنوان فاسق در شخص این وجوب تبین دخیل است. چرا؟ محقق عراقی فرمود، آقای صدر هم گفت احسنت و ما هم عرض کردیم لا احسنت، اصالة التطابق بین مقام اثبات و مقام ثبوت اقتضا می‌‌کند هر عنوانی که در مقام اثبات اخذ شد در مقام ثبوت جعل هم اخذ شده است. این‌که ما بگوییم در مقام ثبوت جعل اخذ نشده است فقط اثباتا آن را ذکر کردند این خلاف ظهور عرفی است، ‌اسم این را می‌‌گذارند اصالة التطابق بین مقام اثبات و مقام ثبوت. محقق عراقی گفته نکته این‌که اعتق رقبة مؤمنة قید می‌‌زند به اعتق رقبة همین است که ظاهر اعتق رقبة مؤمنة این است که مؤمنة در مقام ثبوت جعل دخیل است و چون ما یک جعل بیشتر نداریم کشف می‌‌کنیم که اعتق رقبة در ثبوت جعلش مؤمنه بودن اخذ شده. که ما آن‌جا جواب دادیم از این شاهد ایشان. حالا طبق این مبنا، ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، اصالة التطابق می‌‌گوید این فاسق بودن در شخص این وجوب تبین دخیل است. ممکن است یک وجوب تبین دیگری داشته باشیم روی یک عنوان دیگر مثل ان جاءکم شاعر بنبأ فتبینوا، این ممکن است، او را نمی‌توانیم نفی کنیم، ‌اما می‌‌توانیم بگوییم رجل بودن کافی نیست برای وجوب تبین چون اگر رجل موضوع باشد برای وجوب تبین عنوان فاسق در مقام ثبوت هیچ نقی ندارد و این خلاف اصالة التطابق است. ولی گفته شده که آیا احتمال می‌‌دهید که خدا بگوید ان جاءکم شاعر که مورد افتراقش با فاسقٌ کیست؟ شاعر عادل، مثل محقق اصفهانی، ‌شاعر اهل بیت، ان جاءکم شاعر بنبأ فتبینوا، حالا هر عنوان دیگر که نسبتش با فاسق عموم من وجه باشد، آخه محتمل نیست که عادل فی الجمله وجوب تبین ندارد ولی عادل اگر شاعر باشد وجوب تبین دارد، آخه این محتمل نیست، هیچکس هم این را نگفته. پس این‌جا بخاطر مناسبات حکم و موضوع می‌‌فهمیم فاسق بودن در شخص این وجوب تبین نقش دارد و بدیل هم عرفا ندارد این عنوان فاسق مثل شاعر که او بدیل باشد از فاسق در وجوب تبین و او هم موضوع باشد برای وجوب تبین، فثبت المطلوب.

جواب این است که اولا: آن مبنا درست نیست، اصالة التطابق چیه آقا؟ سألته، حالا سألته که روشن است سؤال است، ‌امام می‌‌فرماید بول الشاة طاهر، ‌آیا حتما می‌‌فهمیم در مقام ثبوت عنوان بول الشاة طاهر اخذ شده؟ نه، ‌مصداق متعارف بول ما یؤکل لحمه را ذکر کردند، چه اشکالی دارد آقا؟ مصداقی از مصادیق جعل کلی را چون محل ابتلا است ذکر می‌‌کنند.

ثانیا: اصالة التطابق هم درست باشد در جایی است که خطاب متکفل جعل باشد نه متکفل عدم جعل. فتبینوا متکفل عدم جعل حجیت است برای خبر فاسق، این‌که دیگر جعلی نیست در مقام ثبوت، عدم جعل است، عدم حجیت است، فتبینوا ارشاد به عدم حجیت است، عدم حجیت که جعل ندارد تا بگویید اصالة التطابق می‌‌گوید آن‌چه در خطاب اخذ شد در موضوع جعل هم اخذ شده.

ثالثا: می‌‌گوید بدیل ندارد خبر فاسق؟ خبر عادی که مفید وثوث نوعی نیست، خبر فاسق مطلقا حجت نیست و لو وثوق نوعی بیاورد، خبر عادلی که مفید وثوق نوعی نیست یک عنوان آخری است، الخبر غیر المفید للوثوق النوعی او هم حجت است. این‌که محتمل است، عادل شاعر بله، او محتمل نیست‌، ‌اما الخبر العادل الذی لایفید الوثوق النوعی محتمل است حجت نباشد. یا خبر عادل تکی، منفرد، الخبر المنفرد، تک، خبر تک عادل، در مقابل خبر متعدد که بینه است، ولی خبر فاسق اعم از تکی و متعدد، ‌ان جاءکم فاسق طبیعت فاسق است حالا اگر دو تا فاسق بیاید مشمول آیه است دیگر، ان جاءکم فاسق دو تا فاسق آمدند با هم یک خبر دادند آیه می‌‌گیرد، پس فاسق اعم از تک فاسق یا دو فاسق است ولی خبر عادلی که بدیلش است خبر تکی عادل است. پس می‌‌تواند عنوان خبر فاسق بدیل داشته باشد و هیچ مناسبت حکم و موضوع نفی بدیل نمی‌کند.

پس مفهوم وصف تقریب صحیحش همان تقریب اول است که شیخ انصاری گفت و لکن آن تقریب هم ایراد داشت. مهم تقریب دوم است که تمسک به مفهوم شرط است در آیه شریفه که انشاءالله روز شنبه دنبال می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.